

مبانی عقلی فهم روایات تفسیری در المیزان

نیکزاد عیسی زاده*

چکیده

فهم گزاره‌ها و مسائل هر علمی بر مبانی و قواعد خاصی استوار است که در اصطلاح، «منطق فهم» نامیده می‌شود. پژوهش حاضر که درصدد بررسی منطق فهم روایات تفسیری در المیزان است، آن را از نظرگاه مفسر بزرگ، علامه طباطبایی (ره)، در بعد مبانی عقلی به تحقیق کشیده و منطق مذکور را در حوزه عصمت اهل بیت علیهم‌السلام در فهم و تفسیر قرآن، عدم تعارض آن با مسلمات عقلی، زبان عرفی داشتن روایات تفسیری، وحدت منشأ در آیات و روایات و عدم تناقض درونی روایات تفسیری بررسی نموده است.

واژه‌های کلیدی: مبانی، عقل، تفسیر، روایت، المیزان.

* کارشناس ارشد مؤسسه امام خمینی (ره) و مدرس دانشگاه علوم پزشکی یزد.

مقدمه

در تاریخ معاصر، نقش اساسی روش‌شناسی^۱ و منطق فهم بر کسی پوشیده نیست. اصل روشمندی و قانونمداری فهم گزاره‌ها در هر رشته‌ای از علوم انسانی، پیش‌فرض مسلّمی است که تکاپوی فهم و دانش‌پژوهی در هر شاخه‌ای از اندوخته‌های فکری بشری را بر منطق خاصی استوار می‌سازد. در این میان «روایات^۲ تفسیری» که بخش عمده‌ای از مبحث «تفسیر روایی» قرآن را به خود اختصاص داده و از جایگاه مهمی در حوزه علوم قرآنی برخوردار است، از این اصل مستثنا نبوده و ورود به دایره فهم و تجزیه و تحلیل خویش را بر منطق ویژه‌ای بنیان نهاده است. مبانی فهم که عنصری اساسی در منطق فهم روایات تفسیری قلمداد می‌شود، اصولی بنیاد و کارا برای تحصیل فهم صحیح و روشمند کلام معصوم^۳ است که قواعد و قوانین تحلیل و تفسیر روایات اهل بیت^{علیهم‌السلام} را بر خود مبتنی می‌سازد.

«مبانی»، آنگونه که در تعریف لغت‌پژوهان آمده است، از ریشه «بني» که اصل واحدی است به معنای برپا کردن و ساختن چیزی با ضمیمه کردن بعضی از اجزای آن بر بعضی دیگر، مشتق شده است (معجم مقائیس اللغه، ج ۱) «مبانی» جمع «مبنی»، بر محل بنا و ریشه چیزی و یا پایه و بنیان اطلاق می‌شود (فرهنگ عمید). در علوم مختلف، مبانی به پیش‌فرض‌ها و مسلّماتی گفته می‌شود که سمت و سوی موضع‌گیری‌های بعدی براساس آن تنظیم می‌گردد، قواعد و دستورالعمل‌های کلی در فرایند فهم از آن کشف می‌شود و زمینه روش‌ها را فراهم می‌آورد؛ لذا برای قواعد نقش زیربنا را دارد و قوانین فهم از آن برمی‌خیزد.

به طور کلی می‌توان مبانی فهم روایات تفسیری را براساس منابعی که این مبانی از آن اخذ می‌شوند، به مبانی عقلی و نقلی تقسیم کرد. مراد از مبانی عقلی آن دسته از مبانی‌ای است که مستقیماً و مستقلاً از عقل و تحلیلات آن و با تکیه بر مباحث برون‌دینی به دست می‌آید، هرچند مبانی نقلی با مفاد ارشادی خویش آن را تأیید نماید؛ خواه این مبانی محصول منظر کلامی باشد، یا منطقی و یا فلسفی و یا دیگر گرایش‌های عقل‌مدارانه.^۳

1. methodology.

۲. مراد از روایت در پژوهش حاضر، خبری است که به طریق نقل، به معصوم ختم شود.

۳. برای مطالعه بیشتر در تعریف (عقل و عقلی) به معنای عام، ر.ک: مهدی هادوی، مبانی کلامی اجتهاد در

و مراد از مبانی نقلی، مبانی برخاسته از آیات و روایات و اخبار تاریخی است و، در صورت سکوت نقل، دستیابی به آن امکان‌پذیر نیست.

مقوله فهم روایات تفسیری، تاریخی به درازای صدور آن دارد و در حوزه علوم حدیث، علم مستقلی را تحت عنوان «درایة الحدیث» یا «فقه الحدیث» به خود اختصاص داده است. از آغازین روزهای صدور روایت از ناحیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عامل جعل و وضع احادیث از ناحیه بدخواهان و نسبت دادن آنها به آن حضرت، فرآیند فهم و درک احادیث نبوی را دچار آسیب‌هایی جدی چون تناقض ساخته و حقیقت امر را به ابهام کشانده بود و به دنبال معرفی روایات معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام به عنوان ثقل اصغر الهی و توصیه اکید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت مطهرش به دریافت محتوای بلند آن، این امر همواره مورد عنایت شاگردان مکتب پویای تشیع بود و با دل‌سپاری آنان به رهنمودهای آسمانی معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام روز به روز بالندگی بیشتری یافت.

در عصر اخیر کمتر اثر تفسیری‌ای را می‌توان یافت که در توجه به مبانی فهم و به‌کارگیری قواعد برخاسته از آن در فهم و تفسیر احادیث، همانند تفسیر گران‌سنگ و ارزشمند المیزان باشد و مؤلف بزرگ این اثر، علامه سید محمدحسین طباطبائی، از معدود کسانی است که با بصیرت و دقتی وصف‌ناپذیر روایات تفسیری برجای مانده از خاندان عصمت و طهارت را براساس مبانی و قواعد برگرفته از آنها در خدمت تفسیر آیات وحی قرار می‌دهد و احاطه کامل علامه به مفردات سنت معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام، همواره او را در ایجاد سازگاری بین تفسیر آیات و سنت صحیح یاری رسانده است (خضیر جعفر، ۱۳۶۹، ص ۳۴۴).

برخی از مبانی فهم و تجزیه و تحلیل روایات تفسیری اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در المیزان صبغه عقلی دارند. بنیان نهادن فهم روایات بر دیگر مبانی، چون مبانی نقلی برخاسته از خود آنها، آنگاه نتیجه‌بخش خواهد بود که اصل وجود آن روایات در مرحله صدور به اثبات رسیده و معناداری و واقع‌نمایی و دیگر مبانی عقلی فهم آن به بار نشسته باشد؛ از این رو، بحث از مبانی عقلی فهم روایات تفسیری ضروری می‌نماید.

تحقیق حاضر که در واقع تلاشی ناچیز برای تبیین این مبانی عقلی است، با نگاهی پیشین به مبانی فهم روایات تفسیری، موضوع «مبانی عقلی فهم روایات تفسیری در

المیزان» را در نگاهی جدید مورد کاوش و بازخوانی قرار می‌دهد. در ابتدا یادآوری این نکته لازم است که مبانی مورد بررسی، تمام آن چیزی است که نویسنده با استقصای خود از المیزان به دست آورده است.

پس از بررسی مقدماتی مفاهیم مبانی، عقل و فهم روایات و ضرورت بررسی مفاهیم عقلی فهم روایات تفسیری؛ اینک به اجمال، مبانی عقلی فهم روایات در تفسیر المیزان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. عصمت اهل بیت در فهم و تفسیر قرآن

دستیابی به تفسیری صحیح از متن آیات وحی، دورنمای مبارکی است که یکی از راه‌های وصول به آن پرداختن به روایات معصومان علیهم‌السلام و فهم آنهاست؛ لذا زمانی می‌توان به تحصیل این هدف امیدوار بود که تطابق روایات تفسیری با معنا و محتوای واقعی آیات به اثبات رسیده باشد. عصمت اهل بیت در فهم و تفسیر قرآن، اصلی است که براساس آن، حکایت‌گری قطعی بیانات تفسیری^۱ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام از معنا و محتوای آیات قرآن رنگ اثبات و صحت به خود می‌گیرد؛ مبنایی که تطابق محتوای چنین احادیثی را با واقعیت به دست داده و عیارهای ارزیابی روایات تفسیری را مشخص می‌سازد، هرچند از اصالت صدور و درستی سند آنها صرف نظر شود؛ چراکه بررسی مطابقت یا عدم مطابقت تفسیر ارائه شده در روایات با معنا و مراد آیات قرآن، که از طریق عرضه اخبار بر قرآن انجام می‌شود، می‌تواند با صرف نظر از ارزیابی سندی آن روایات انجام گیرد و این خود یکی از راه‌های اثبات صحت یا بطلان محتوای احادیث رسیده از معصومین علیهم‌السلام است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام آن را توصیه نموده‌اند. در نگاه پذیرندگان این اصل اساسی، جایگاه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او در برابر قرآن، موقعیت معلّمان معصومی است که در تعلیم خود هرگز خطا نکنند و قهراً تفسیری که آنان ارائه می‌دهند با تفسیری که واقعاً از انضمام آیات به همدیگر به دست می‌آید^۲

۱. لازم به یادآوری است که مراد از اخبار تفسیری معنای عام آن بوده، شامل هر نوع روایت مربوط به متن و محتوای قرآن می‌شود.

۲. در این رویکرد روش تفسیر قرآن به قرآن، نقش محوری را دارد که در پرتو آن واقع‌نمایی تفسیر روایی در معرض سنجش قرار می‌گیرد. ر.ک: المیزان، ج ۳، ص ۸۷-۸۵ و ج ۵، ص ۲۷۴ (در این قسمت علامه هرگونه خطای اهل بیت در فهم و تفسیر را، با استناد به آیات، مردود می‌شمارد).

مخالف نخواهد بود.^۱ علامه طباطبائی رحمته الله علیه در تبیین این جایگاه می‌نویسد: «همان پیامبر اکرم که خداوند قرآن را به او تعلیم فرمود و او را معلّم کتاب خود قرار داد... و اهل بیت او، کسانی که پیامبر آنها را در حدیث متواتر ثقلین در این مقام [معلّمی قرآن] نصب کرد و خداوند نیز علم آنان به قرآن را تصدیق فرمود» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲). وی در رسای احادیث صادر شده از آنان، محتوای آنها را همان مطلب قرآن و آنها را بیانگر و مفسّر همان چیزی می‌داند که در قرآن آمده است (همان، ج ۳، ص ۶۸ و ۸۵)؛ مفسّرانی که علم آنها به کتاب الهی و تسلط آنان بر آن در محدوده‌ای خاص منحصر نمی‌شود (همان، ج ۷، ص ۳۵۰). فرآیند واقع‌نمایی در عرصه روایات، پیش از هر چیزی، مترتب بر حجّیتی است که از گذر عقل، سیره عقلا، عرف و... برای آنان به اثبات می‌رسد. بی‌تردید، زمانی می‌توان از مطابقت یا عدم مطابقت حدیثی با متن قرآن سخن گفت که اعتبار آن در نزد ما مسلم باشد.

۱.۱. دلایل اثبات تطابق محتوای روایات تفسیری و آیات

الف) آیات: از میان آیاتی که مؤلف المیزان برای اثبات تطابق بین مطالب روایات و محتوای آیات، که همان مبناى عصمت اهل بیت علیهم السلام در فهم و تفسیر قرآن است، بدانها استناد ورزیده، می‌توان به آیات ذیل اشاره کرد:

۱. «و ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برای آنان تبیین نمایی»^۲ (نحل / ۴۴).

۲. «آیات الهی را بر آنان تلاوت نماید و آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت را به آنان تعلیم فرماید»^۳ (جمعه / ۲).

وی با تمسک به آیات فوق، جایگاه رفیع تعلیم را برای روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت کرده و آنگاه با استناد به حدیث شریف ثقلین، اهل بیت علیهم السلام را نیز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق ساخته است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱). و از گذر مقام معلّمی آنان نسبت به مفاهیم قرآن، هر گونه عدم تطابق تفسیر ارائه شده و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام با معنای آیات را محال می‌شمارد (همان، ص ۱۲؛ ج ۳، ص ۷۰؛ ج ۱۲،

۱. ر.ک: قرآن در اسلام، ص ۶۰.

۲. وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.

۳. يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.

ص ۲۸۴ و طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۶۰).

ب) روایات: حدیث شریف ثقلین از معدود احادیثی است که به خاطر برخورداری از تواتر در نقل، به طور جدی و چندین بار مورد استناد مؤلف ارجمند المیزان واقع شده است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱-۱۲؛ ج ۳، ص ۸۶ و ج ۵، ص ۱۷۴). وی در استدلال بر جانشینی اهل بیت علیهم السلام در جایگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تعلیم و تفسیر قرآن، این حدیث را نقل می‌کند و می‌نویسد: «پس پیامبر اکرم که خداوند قرآن را به او تعلیم و او را معلم کتاب خود قرار داد... و عترت و اهل بیت او، کسانی که پیامبر آنان را به این مقام - در حدیث مورد اتفاق بین شیعه و سنی - نصب کرد [همانا من دو چیز گران بها بین شما می‌گذارم؛ تا زمانی که به آن دو تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم؛ و آن دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا وقتی که در حوض بر من وارد شوند]» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱-۱۲).^۱

مطلبی که علامه طباطبائی با استناد به این روایت در صدد اثبات آن است، همان تطبیق کامل محتوای روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن، با معنا و مراد آیات آن است. در جای دیگر در مقام پاسخ به ادعای کسی که با دستاویز قرار دادن حدیث ثقلین، و جوب پیروی از منویات تفسیری ائمه علیهم السلام را اثبات کرده و عمل تفسیر قرآن را منحصر در روایات اهل بیت می‌داند، با رضایتمندی از بخش اول این مدعا، بند دوم آن به باد انتقاد می‌گیرد (همان، ج ۳، ص ۸۶). این وجوب اتباعی، که علامه نیز به آن تصریح می‌کند، زمانی منطقی به نظر می‌رسد که نقضی بر انطباق روایات با مضامین آیات وارد نیاید (برای ملاحظه روایات دیگر، ر.ک: طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۳۵۰؛ ج ۱۲، صص ۱۸۴-۱۸۵ و ص ۲۸۴ و ج ۱۹، ص ۳۳).

ج) عقل: صرف نظر از دلایل نقلی، اثبات عقلی عصمت اهل بیت در فهم و ابلاغ قرآن امری بایسته و لازم است و خلاف آن، دستگاه آفرینش را در اجرای برنامه هدایت خود دچار خطا خواهد کرد. در نگاه مؤلف المیزان، «پیغمبران و فرستادگان خدا باید معصوم باشند؛ یعنی هم در فراگرفتن تعلیمات وحی از عالم بالا و هم در نگهداری و هم در تبلیغ آنچه فراگرفته‌اند از خطا و معصیت مصون باشند؛ زیرا اینان برای دستگاه آفرینش در هدایت عمومی که می‌کنند وسیله کارند و اگر در فراگرفتن و نگهداشتن و رسانیدن وحی خطا کنند، یا به واسطه و سواس شیطانی

۱. «ثم ان النبي صلی الله علیه و آله الذي علمه القرآن وجعله معلماً لكتابه... وعترته و اهل بيته الذين اقامهم النبي صلی الله علیه و آله هذا المقام في الحديث المتفق عليه. بين الفريقين [انی تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما ان تضلوا بعدى ابدأ كتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض].

و نفسانی خیانت و رزند یا معصیت کنند، قهراً به خلاف آنچه تبلیغ قولی کرده‌اند، تبلیغ فعلی خواهد بود و در همه این صور، دستگاه آفرینش در اجرای برنامه هدایت خود خطا نموده و محالی به وقوع پیوسته است» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۹۹). از سوی دیگر، با توجه به دلایل نقلی متواتر، از جمله آیات و روایات، همانند آیه تطهیر و حدیث ثقلین، حکم فوق در حق اهل بیت علیهم‌السلام نیز جاری و ساری است.

۱.۲. نتیجه

برآیند دلایل و براهین ذکر شده در اثبات عصمت اهل بیت علیهم‌السلام در فهم و تفسیر قرآن و تطابق روایات تفسیری آنان با مراد حقیقی قرآن، این دو جمله علامه طباطبائی است که فرمودند:

اول: «آنان (پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام) داناترین به کتاب خدایند و هرگز در تفسیر و فهم آن دچار خطا و اشتباه نخواهند شد» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۲۷۴).
دوم: «روایات [پیامبر اکرم و اهل بیت] چیزی غیر از مضامین قرآن را دربر ندارد و تنها آنچه را قرآن بیان کرده تفسیر می‌نماید» (همان، ج ۳، ص ۶۸).

۱.۳. واقع‌نمایی در آزمون عرضه بر کتاب

عصمت اهل بیت علیهم‌السلام در فهم و تفسیر قرآن - که برآیند آن حکایتگری روایات معصومان علیهم‌السلام از محتوای واقعی آیات قرآن است - از سویی مبناي فهم روایات در جهت نیل به تفسیر قرآن است و از سوی دیگر و با منظری نو، می‌تواند ملاکی برای ارزیابی احادیث قلمداد شود، که از رهگذر عرضه آن روایات بر مضامین و اصول کلی آیات حاصل می‌آید.

نکته مقدمی دیگر آن است که این واقع‌نمایی، پیش از آنکه از گذر عرضه احادیث بر قرآن به صحنه تحقق درآید، مقتضی مرحله‌ای پیشینی است که همان تلقی معنای درست از آیه است، تا پس از دریافت آن مفهوم صحیح از طریق انضمام آیات مناظر به یکدیگر - که در جامعه تفسیر، به روش تفسیر قرآن به قرآن نامبردار است - محتوای روایت بر آن عرضه شده و مطابقت یا عدم مطابقت آن مشخص گردد؛ یعنی در ابتدا باید با به‌کارگیری سبک تفسیر قرآن به قرآن، مضمون صحیح آیه به دست آید، آنگاه روایت بر آن عرضه گردد و مطابقت آن با آیه به اثبات برسد؛ بنابراین، آنجا که سخن از تفسیر بطنی آیات و یا مانند آن است، که راه تفسیر آن از طریق خود آیات بسته است، نمی‌توان قانون عرضه را به اجرا گذاشت. در این راستا، تأمل در کلمات صاحب المیزان

راهگشااست: «به موجب این اخبار، حدیث باید به کتاب خدا عرضه شود؛ اگر موافق کتاب باشد اخذ و عمل شود و اگر مخالف باشد طرح گردد. بدیهی است مضمون این اخبار وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی به مدلول خود دلالت داشته باشد و محصول مدلول آن، که تفسیر آیه است، دارای اعتبار باشد؛ و اگر بنا شود که محصول مدلول آیه (تفسیر) را خبر تشخیص دهد، عرضه خبر به کتاب معنای محصولی نخواهد داشت» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۶۳). و در جای دیگر، اخبار عرض روایات بر کتاب را زمانی دارای معنا می‌داند که پیش از عرضه، معنا و مفهوم آیات روشن باشد؛ چرا که در غیر این صورت، مستلزم دور باطل خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۸۵). درحقیقت، آنچه فرآیند عرضه احادیث بر قرآن به دنبال آن است، حدّ واقع‌نمایی روایات و تطابق آنها با محتوای آیات است؛ بنابراین، واقع‌نمایی خود متغیری است که می‌تواند سنگ محک اخبار و ملاک سنجش آنها باشد.

در پایان تذکر این نکته ضروری است که گاه برخی روایات به سبب وجود تشابه در میان آنها و یا به کارگیری زبان مجاز و کنایه و ...، از یک سو، و انس ذهن با محسوسات، که مانع فهم دقیق معانی بلند ماورای طبیعت است، از سوی دیگر، موجب استنتاج ما، مبنی بر عدم صحت و انطباق آنها با متن واقع، یعنی مراد حقیقی آیات می‌شود. علامه طباطبائی^۱ در هشدار به این مسأله در ذیل روایت مربوط به طینت، چنین می‌فرماید: «میادامثال این احادیث شریف را که از معادن علم و سرچشمه‌های حکمت صادر شده است رد نمایی و آنها را از بافته‌های صوفیان و پنداران آنان بدانی؛ چرا که برای خلقت اسراری است» (همان، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۲۹۰-۲۹۲).

۲. عدم تعارض با مسلمات عقلی

عدم تعارض با مسلمات عقلی مبنایی عقلی است که از بیان صریح مؤلف المیزان در فهم روایات تفسیری اخذ شده و هرگونه جهت‌گیری وی در قبال فهم و به کارگیری آنها را در طول تفسیر قرآن رقم زده است (همان، ج ۱۴، ص ۲۰۶).^۱ تعریفی که علامه برای عقل ارائه می‌دهد چنین است: «عقل مصدر عقلٌ یَعْقِلُ و به معنای درک و فهم کامل یک چیز است و شَقُّی از آن عقل به چیزی اطلاق می‌شود که انسان به وسیله آن بین اصلاح و فساد حق و باطل

۱. وی در اینجا با تمسک به قاعده مسلم «محال بودن اجتماع نقیضین» به بررسی دو روایت می‌پردازد.

و راست و دروغ فرق می‌گذارد» (همان، ج ۱، ص ۴۰۵ و ج ۱۵، ص ۱۲۲). و در این مقال مسلمات عقلی به آن دسته از بدیهیات و قواعد قطعی و یقینی‌ای اطلاق می‌شود که عقل آنها را در سنجش محتوای روایات به کار می‌گیرد. از منظر ایشان، هرچند موارد معارض با عقل در اخبار رسیده از مفسران کهنی چون قتاده و عکرمه مشهود است، روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است، هرگز مشتمل بر مطالبی خلاف عقل نیست (همان، ج ۳، ص ۱۸۵) و آنچه از معصوم علیه‌السلام صادر شده عین حق و حقیقت است (همان، ج ۵، ص ۲۶۵) و این خود معیاری برای صحت و سقم روایات نقل شده از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام است.

علت مبنا بودن اصل مذکور برای فهم روایات آن است که هرگونه موضع‌گیری بعدی مفسر در قبال فهم احادیث رسیده از معصومین علیهم‌السلام مبتنی بر آن است و بر اساس آن می‌توان با استمداد از اصول و براهین عقلی به فهم احادیث تفسیری پرداخته، استلزامات عقلی مفاد یک حدیث را در صحت فهم آن در نظر گرفت؛ لذا نباید به محض مواجهه با روایتی به ظاهر خلاف عقل، آن را طرح کرد و به کناری انداخت.

وی آنجا که به نقل روایاتی، مربوط به موضوع طینت، که شامل مطالبی فوق عقل عادی بشری است، می‌پردازد، اصل موضوعی مذکور را در نظر می‌گیرد و از همگان می‌خواهد که بدان توجه نمایند (همان، ج ۱، ص ۱۲۱).

۲.۱. فلسفه عدم تعارض روایات با عقل

در نگاه صاحب المیزان، فلسفه عدم تعارض روایات با عقل و مسلمات آن را باید در این حقیقت جست‌وجو کرد که از سویی روایات، کلمات صادر شده از ناحیه ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند که خود فردی از افراد بشرند و از لحاظ مشخصات طبیعی و فطری انسان، از جمله قوای عقلانی، تفاوتی با دیگر ابنای بشر ندارند، بلکه امتیاز آنان در این عرصه، برخورداری از حیات اقامی است که بر پایه فکر صحیح‌تر و کامل‌تر سامان می‌یابد (همان، ج ۵، ص ۲۵۴)؛ زیرا بنابه تعبیر وی، ادراک عقلی یا طریق فکر کردن صحیح، همان است که آن را با فطرت و خلقت خویش می‌شناسیم و از چیزهایی است که در افراد بشر متغیر است، ولی دو فرد هرگز در آن دچار تنازع و تبدیل و اختلاف نمی‌شوند و اگر هم تنازعی رخ نماید، به خاطر آن است که یکی از دو طرف مخاصمه، معنای مورد تنازع را کاملاً نفهمیده است (همان، ص ۲۵۵). لذا سخنان اهل بیت نیز می‌تواند به راحتی در میزان عقل به سنجش درآید و عدم تعارض آن با قواعد مسلم

عقلانی به اثبات برسد.

از سوی دیگر، قرآن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را انسان‌های برگزیده‌ای معرفی می‌کند که، از طرفی، آنچه آنان بر زبان می‌آورند تفسیری از آیات اوست (همان، ج ۱، ص ۱۱) و هر دو برگرفته از سرچشمه لایزال علم الهی‌اند و از طرف دیگر، عقل را میزان پذیرشی برای محتوای خود به حساب آورده و همواره مخاطبان خود را به تدبیر در آیات خویش فرامی‌خواند و آنها را کاملاً مطابق با عقل و فطرت انسانی می‌شناسد و انسان‌های فاقد شعور و تعقل را مورد نکوهش قرار می‌دهد (همان، ج ۵، ص ۲۵۵). نتیجه آنکه کلمات ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز که عین قرآن و تفسیر آن است، قطعاً با عقل و براهین آن سازگاری دارد و عدم تعارض آن با عقل به اثبات می‌رسد؛ و این حقیقت برخاسته از معادن علم و حکمت است که سرسلسله روایات خویش را به مخزن نامتناهی علم الهی مربوط ساخته‌اند.^۱

در این بین، مبنا قرار گرفتن «عدم تعارض روایات با مسلمات عقلی» به جای موافقت آنها با مسلمات مذکور که در المیزان بیشتر با تعبیراتی نظیر «ما لم یخالف العقل» (همان، ج ۱، ص ۲۹۳)، «الادلیل من جهة العقل علی استحالته» (همان)، و مانند آن آمده است، از آن روست که، از یک سو، مسائل مطرح شده در برخی روایات، همانند بعضی از روایات تفسیر بطنی، بسیار بلند و دور از دسترس عقل عادی‌اند، از سوی دیگر، دایره درک عقل بسیار محدود است و تنها به بدیهیات و مسائل نظری متعارف محدود می‌شود (رک: علم الحدیث و درایة الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۹)؛ چنانکه علامه نیز می‌فرماید: «همانا احاطه به تمام اهداف کتاب و سنت و رمزها و اسرار آنها با توجه به وسعت محتوای آن، تنها برای افراد محدودی میسر است» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۲۶۳ و ج ۱، ص ۱۲۱). لذا جای دارد تا برای بازنشستن عقل از دست‌یابی به معارف والای اهل بیت و آسان‌سازی طریق فهم روایات برای آن، «عدم تعارض» آن روایات با دلایل و براهین قطعی و یقینی عقل ملاک کار قرار گیرد نه موافقت آنها؛ چراکه در صورت مبنا قرار گرفتن موافقت، لازم است تمام جزئیات یک موضوع یا روایت، مورد درک و فهم واقع شود تا عقل به صحت آن شهادت دهد؛ در حالی که چنین چیزی، با توجه به محذور فوق، محال می‌نماید؛ علاوه بر آنکه صرف

۱. برای نمونه می‌توان به روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرد که حضرت احادیث ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یکی دانسته و همه آنها را برخاسته از ناحیه خداوند به حساب آورده است. (رک: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳).

موافقت نیز نمی‌تواند دلیل اعتبار باشد. ولی در حالت نخست، عقل نیازی به دریافت تمام جزئیات موضوع نداشته، بلکه با در اختیار داشتن مناطها و ملاک‌های بدیهی اولیه که در هر قضیه‌ای شالوده آن گزاره را تشکیل می‌دهد، مانند استحاله اجتماع نقیضین و مسلماتی از این دست، می‌تواند با فراهم آوردن مقدمات لازم، آرام آرام به فهم بیشتری از آن معارف بلند و حیانی نایل آید و با محکماتی که در دست دارد به تجزیه و تحلیل آنها پردازد؛ افزون بر اینکه در موضوعاتی مانند معاد راه استدلال به وسیله مقدمات کلی عقلی بسته است و عقل در آن قادر به درک جزئیات نیست و تنها از طریق اخبار صادق مصدق، یعنی پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام به آنها نایل می‌شود (همان، ج ۱، ص ۴۱۲).

موارد ذیل نمونه‌هایی از عرضه روایات صادره از اهل بیت علیهم‌السلام بر براهین عقل است که عدم تعارض آنها در نزد علامه طباطبائی به اثبات رسیده است.

الف) علامه در ضمن نقل روایاتی مربوط به زنده بودن حضرت خضر نبی علی‌السلام می‌آورد: «از اخبار متفرقه رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام به دست می‌آید که او [حضرت خضر علی‌السلام] زنده است و هنوز نمرده است و این امر بر خداوند ناممکن نیست به بعضی از بندگان خود عمر طولانی دهد و برای زمان زیادی زنده نگه دارد و برهان عقلی‌ای که دال بر محال بودن آن باشد وجود ندارد» (همان، ج ۱۳، ص ۳۵۲).

ب) «روایاتی که خبر از نزول قبه بر آدم علی‌السلام و رفتن حضرت ابراهیم به مکه به وسیله براق می‌دهد و مانند این روایات، که کرامت خارق‌العاده‌ای را به اثبات می‌رساند، دلیلی بر محال بودن آنها از سوی عقل وجود ندارد» (همان، ج ۱، ص ۲۹۰).

۳. زبان عرفی داشتن روایات تفسیری

تاریخ گواه صادقی است بر ورود پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به مقام مخاطب با مردم عصر خویش؛ و هزاران حدیث بر جای مانده از آن مفسران حقیقی وحی، خود دلیلی بر این مدعاست؛ هرچند در فراز و نشیب اعصار و به دنبال گرایش‌های مخالف و موافق دچار آسیب‌هایی جدی، همانند جعل و تحریف شد و رو به قلت نهاد؛ «روایات مواضع موافق و مخالفی را به خود دید و فضاهای روشن و تاریکی را گذراند تا به ما رسید» (همان، ج ۱۴، ص ۱۳، ۶۵-۷۴ و ج ۵، ص ۲۷۴).

بی‌شک، انسان در مرحله مخاطب، به طور طبیعی نیازمند به زبان است و زبان رایج در عرف و به کارگیری واژگان، به همراه اصول حاکم بر آن، ابزاری اساسی و کارآمد تلقی

می‌شود. در نگاه مؤلف المیزان، بهره‌گیری از زبان تخاطب رایج در میان عرف مردم، روشی است که سنت الهی در طریق هدایت انسان بر آن استوار بوده است؛ «و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش»^۱ (ابراهیم / ۴؛ طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۷۸)؛ و خداوند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در کتاب و سنت خویش به کار برده‌اند (همان، ج ۵، ص ۲۶۵).

قرآن کریم در آیاتی نظیر: «قرآن به زبان عربی آشکار است»^۲ (همان، ج ۵، ص ۲۶۵). «همانا آن قرآن را به زبان عربی نازل نمودیم تا شما در آن اندیشه کنید»^۳ (یوسف / ۲) و «زبان این قرآن، زبان عربی آشکار است»^۴ (نحل / ۱۰۳)؛ خبر از استعمال زبان عرف به وسیله آن می‌دهد. به تعبیر صاحب المیزان، قرآن کلام آشکاری است که هیچ آشنای به زبان عرب و اسلوب حاکم بر آن، در فهم آن در نمی‌ماند (المیزان، ج ۱، ص ۹) و در نحوه به کارگیری الفاظ و ترکیب جملات و به کار بردن صناعات لفظی و زبانی، تفاوتی با سخن غیرخود ندارد (همان، ج ۳، ص ۷۸). روشی که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، معلّمان و مفسران حقیقی قرآن، برای تفسیر آن اتخاذ کرده‌اند، مبتنی بر همین روش عرفی عقلایی بوده است و دیگران را نیز به تفسیر آیات قرآن بر اساس اصول رایج در لسان عرف و زبان محاوره عقلایی توصیه نموده‌اند؛ برای مثال، می‌توان به روایتی که علامه آن را از قول امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل نموده اشاره کرد:^۵ «در تفسیر قمی از قول پدر بزرگوارشان از ابن ابی عمیر و او از عبدالرحیم القصیر روایت کرده که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام معنای «ن والقلم» را پرسیدم [آنگاه امام در بخشی از جواب می‌فرماید: پس کتاب مکنونی که نسخه‌ها همه‌اش از آنجاست همین کتاب است. مگر شما عرب نیستید؟ مگر شما به یکدیگر نمی‌گویید این کتاب را استنساخ کن؟ مگر جز این است که کتاب از نسخه اصلی‌اش استنساخ می‌شود؟ این همان است که خدای تعالی می‌فرماید: «انا کنا نستنسخ ما کتبتم تعملون» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۲۹۵).

بنابراین طبیعی است که سخنان و روایات تفسیری آن بزرگواران نیز، در مدار عرف و قواعد حاکم بر محاورات آن دور بزند و همانند قرآن، آیین محاورات عرف عقلا را در

۱. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ.

۲. هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.

۳. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

۴. هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.

۵. «و فی تفسیر القمی... حدیثی ابی عن ابن ابی عمیر عن عبدالرحیم القصیر عن ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام قال: سألته عن «ن والقلم»... قال: فهو الكتاب المکنون الذي منه النسخ كلها او لستم عربياً؟ فكيف لا تعرفون معنى الكلام. و احدكم يقول لصاحبه انسخ ذلك الكتاب او ليس انما ينسخ من كتاب آخر من الاصل و هو قوله انا کنا نستنسخ ما کتبتم تعملون.

بیانات خویش به استخدام گیرد. این از سویی برآیند نقش تعلیمی و تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام است که در قرآن به آن تصریح شده (المیزان، ج ۱، ص ۱۱ و ج ۳، ص ۸۵-۸۶) و اقتضای آن به کارگیری زبانی است که برای مخاطبان و متعلمان وحی معروف و شناخته شده باشد و، از سوی دیگر، اهل بیت علیهم‌السلام که خود از ابنای بشر بوده و در میان آنها می‌زیسته‌اند چاره‌ای جز به کارگیری و استخدام آن قوانین نداشته‌اند؛ لذا حدیث نیز، چنانکه علامه طباطبائی رحمته‌الله می‌فرماید، در مشخصات زبانی، همانند قرآن است؛ «آنچه علم به آن لازم است، این نکته است که حدیث نیز، مانند قرآن، مشتمل بر محکم و متشابه بوده، سخن از روی اشاره و رمز در آن شایع است» (همان، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲، ص ۳۰ و مجلسی، ج ۲، ص ۲۲۹).

و چنانکه باید برای فهم قرآن دو مرحله قایل شد - که در مرحله اول به قرآن با ویژگی‌های محاوره عقلی نظر شده و ملاک‌های پذیرفته شده در میان آنان به کار گرفته می‌شود و مرحله دوم فهم باطن قرآن و معانی لطیفی است که با تحلیل معنای نخست به دست می‌آید - در فهم روایات نیز، لحاظ این دو مرحله ضروری به نظر می‌رسد. در مرحله اول هر آنچه در میان عقلا برای فهم کلام رایج است در روایات تفسیری اهل بیت نیز باید مورد توجه قرار گیرد؛ ولی در مرحله دوم سخن فراتر از اصول محاوره عقلایی است و ضوابط خاص خود را دارد که از دسترس ما به دور است. از طرف دیگر استفاده روایات از مجاز، کنایه و امثال اینها، در تفهیم مطالب خویش به مخاطبان، از عرفی بودن زبان آنها حکایت دارد؛ چراکه این صناعات ادبی در محاورات عرفی عقلا شایع است و کلام را زیبا و دلنشین می‌سازد و حقایقی لطیف در قالب آنها ارائه می‌شود.

بنابراین، برای دستیابی به مرحله نخست فهم روایات تفسیری، لازم است به نقش مبنایی مسئله «زبان عرفی داشتن آن روایات»، در تحصیل فهم صحیح از آنها توجه گردد؛ چراکه در این صورت اصول رایج در محاورات عرفی عقلایی برای فهم احادیث مفسر وحی به استخدام درمی‌آید و جلوی هرگونه قضاوت شتاب‌زده در رد برخی از روایات نامأنوس، گرفته خواهد شد؛ برای مثال، به دست آوردن معنا بر اساس مفاهیم عرفی کلمات، از آن دسته اصولی است که در روش محاوره عرفی عقلایی به کار می‌آید و مخاطب را در فهم مراد و مقصود متکلم یاری می‌رساند.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر در اصول فوق ر.ک: روش‌شناسی تفسیر قرآن، علی‌اکبر بابایی و همکاران.

در راستای استخدام اصل مذکور برای فهم و تفسیر کلمات معصومین علیهم السلام مؤلف کبیر المیزان از لغت و مفهوم عرفی کلمات در حد یک ابزار مهم در فهم روایات اهل بیت علیهم السلام سود می‌جوید و در برخی از صفحات المیزان، این اصل اساسی در محاوره عرف عقلا را به کار می‌گیرد. وی در فهم و تفسیر روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام که در ضمن بیان اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یفتح الکلام و یختتمه بأشراقه» می‌نویسد: «اشراق جمع شُرُق و مراد از آن زاویه دهان از درون دور رخسار است و «آغاز و پایان کلام به اشراق»، کنایه از فصاحت در بیان الفاظ است» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۳۰۶).

۴. وحدت منشأ در آیات و روایات

علامه طباطبائی رحمته الله گاه در فهم آیات از روایات مدد می‌گیرد^۱ و گاه در تبیین بعضی از زوایای روایت به آیات پناه می‌برد.^۲ استمداد از روایات دیگر در فهم و تفسیر روایتی مناظر با آن، از دیگر مشخصات این طریقه به حساب می‌آید (همان، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ج ۴، ص ۲۵۱ و ج ۵، ص ۲۰۹). این روش فهم مبتنی بر پیش‌فرض مسلمی است که بر اساس آن، گوینده و متکلم در آیات و روایات به منزله شخصی واحد تلقی شده و محتوای آیات و روایات، گونه‌ها و زوایای مختلفی از کلام وی محسوب، و هرگونه تعارض و ناسازگاری در بین آنها نفی می‌شود؛ بنابراین، هر یک از آن دو می‌تواند قرینه‌ای برای دیگری به حساب آید و در فهم و تبیین مراد آن به کار رود. به تعبیر دیگر، آیات و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام همگی منشأ و حیانی دارند و هر یک بخشی از وحی را شامل‌اند که از ذات اقدس باری تعالی سرچشمه می‌گیرد؛ و این مبنا، که مؤلف ارجمند المیزان تلاش خود در تفسیر وحی را بر آن استوار ساخته است، پیش از هر چیزی ریشه در عقل دارد و از راه براهین قطعی عقلی به اثبات می‌رسد؛ هرچند رهنمودهای روشنگرانه معصومین علیهم السلام نیز آن را تأیید می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۱-۱۲ و ج ۱۹، ص ۳۳).

وحدت منشأ نسبت به آیات و روایات، آنچنان که از عنوان آن برمی‌آید، در سه محور «آیات»، «آیات و روایات» و «روایات» قابل تعمق و پیگیری است که هر یک مبنای مستقلی را در فهم آیات و روایات تشکیل می‌دهد.

۱. وی در تفسیر آیه ۸۲ سوره نمل با اعتراف به اینکه تفسیر آیه و آشکار ساختن مقصود آن از طریق قرآن امکان ندارد، لازمه فهم مراد آیه را رجوع به روایات می‌داند. ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۶.
 ۲. برای نمونه، ایشان عمومیت و شمول در مراد روایت را با استفاده از آیات به دست می‌آورند. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۱۰.

۴.۱. وحدت منشأ در آیات

عنوان مذکور که مبنای فهم در آیات قرآن است، و حیانی و از سوی خدا بودن تمام آیات قرآن را، چه در لفظ و چه در محتوا، به اثبات رسانده، هرگونه شایبه تحریف در آن را منتفی می‌سازد. موضوع فوق مربوط به حوزه منطق فهم آیات است که از دایره پژوهش حاضر خارج است و در جای خود نیاز به تأمل و بررسی دارد.

۴.۲. آیات و روایات در حکم کلام واحد

این مبنا که هرگونه استمداد از آیات و روایات در فهم و تفسیر یکدیگر مبتنی بر آن است، عنصری کلیدی و بنیادین در منطق فهم علامه از آیات و روایات قلمداد می‌شود؛ چرا که وی علی‌رغم اصرار بر تفسیر قرآن با قرآن (همان، ج ۳، ص ۸۵)، در فهم مراد برخی از آیات، چاره‌ای جز رجوع به روایت نمی‌بیند (همان، ج ۲، ص ۲۴۶ و ج ۱۵، ص ۳۹۶)؛ هرچند در این میان، بیشتر روایات اند که به خاطر برخورداری از نقش تعلیم و تفسیر در خدمت فهم قرآن درمی‌آیند؛ اما گاه بخشی از روایت در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود و مفسر چیره‌دست و گران‌قدر المیزان با تأمل در آیه‌ای از قرآن، ابهام آن را می‌گشاید (همان، ج ۵، ص ۱۱۰). بدیهی است، زمانی روند مذکور درست است که وحدت منشأ را مبنا قرار دهیم.

وی در مقدمه تفسیر المیزان با استناد به آیاتی چون، «آن را (فرشته وحی) روح الامین، بر قلب تو نازل نمود»^۱ (شعراء / ۱۹۳)، «و ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل می‌شود برای آنان تفسیر نمایی»^۲ (نحل / ۴۴)؛ «آیات الهی را بر آنان تلاوت و آنها را ترکیه نماید و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد»^۳ (جمعه / ۲)؛ پیامبر اکرم ﷺ را معلم و مفسر قرآن، و به موجب حدیث متواتر ثقلین، اهل بیت علیهم السلام را در جایگاه معلمی، جانشینان وی می‌داند که هر چه آنها بگویند همان قرآن و روی دیگری از سکه وحی خواهد بود.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه که علم ائمه اطهار علیهم السلام به قرآن را منحصر در محدوده‌ای خاص نمی‌بیند (المیزان، ج ۷، ص ۳۵۰) در نتیجه‌ای چنین می‌آورد: «بنابراین، روایات شامل

۱. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ.

۲. وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.

۳. يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.

چیزی غیر از محتویات قرآن نیستند و فقط چیزهایی را بیان کرده‌اند که قرآن متعرض آن شده است» (همان، ج ۳، ص ۶۸).

وی که سنت را در حجیت، قرین کتاب می‌داند (همان، ج ۵، ص ۲۱۴)، براساس برخی از روایات، همانند حدیث متواتر ثقلین، تبعیت از قول اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر قرآن را واجب دانسته (همان، ج ۳، ص ۸۶) و پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام را مبین جزئیات و تفصیل شریعت (قرآن در اسلام، ص ۲۶) و معلّمان معصوم قرآن معرفی می‌نماید که تفسیرشان هرگز مخالف قرآن نخواهد بود (همان، ص ۶۰).

موید این سخن، کلامی است که ایشان درباره روایات عرض سنت بر کتاب دارند: «به درستی که اخبار متواتر نقل شده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که متضمن وصیت آن حضرت به تمسک به قرآن و اخذ به آن و عرضه کردن روایات نقل شده از او بر کتاب خداست، معنای صحیحی نخواهد داشت، مگر آنکه بتوان تمام آنچه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده را از کتاب استفاده کرد» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۸۵).

برآیند مبنای فوق آن است که آیات و روایات قرینه یکدیگر به حساب می‌آیند و بر اساس این قاعده تفسیر، که یکی از راههای دست‌یابی به تفسیر و فهم درست از یک چیز استمداد از قراین آن است، در آیات و روایات نیز می‌توان در فهم و تفسیر یکی، از دیگری مدد گرفت. چنانکه علامه طباطبائی در تفسیر شریف المیزان چنین روندی را طی کرده است. برای مثال به دو مورد زیر بسنده می‌گردد.

الف) فهم روایت به کمک آیه: در تفسیر قمی آمده است که اباعبدالله علیه‌السلام فرمود: «مؤمن برگردن مؤمن هفت حق دارد که واجب‌ترین آنها گفتن حق است ولو آنکه به ضرر خود انسان یا پدر و مادرش باشد. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «از هوای نفسانی پیروی نکنید به اینکه از حق تجاوز و اعراض کنید»^۱ و این بدان معناست که امام علیه‌السلام معنای شهادت را به هر قول حقی تعمیم دادند و این تعمیم به قرینه عمومیت «کونوا قوامین بالقسط» به دست می‌آید» (همان، ج ۵، ص ۱۱۰).

ب) فهم آیه به کمک روایت: ایشان در ذیل آیه «از زمین جنبنده‌ای برای آنها خارج کردیم که با آنان سخن بگوید»^۲ (نمل / ۸۲)، می‌نویسد: «در قرآن آیه‌ای که بتواند این آیه را

۱. فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ نَعِرْتُمْ.

۲. أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ.

تفسیر کند پیدا نکردیم. اینکه این جنبنده‌ای که از زمین خارج خواهد شد، چه چیز است، خصوصیات آن چیست، چگونه خارج می‌شود و چگونه تکلم می‌کند؛ لذا این آیه کلامی مبهم و مرموز است» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۳۹۶). آنگاه در بخش روایی، به نقل روایاتی در تفسیر آیه فوق پرداخته که دابه را بر موجودی خارق‌العاده که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، تفسیر نموده‌اند (همان، ص ۴۰۵).

۴.۳. وحدت منشأ در روایات

در سرتاسر المیزان کمتر بحثی روایی را می‌توان یافت که در آن علامه طباطبائی در تفسیر یا تأیید یا ارزیابی صحت و سقم روایتی، از روایات دیگر مناظر بهره نگرفته باشد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۷۹، ۲۶۰ و ۴۰۹؛ ج ۲، ص ۳، ۱۴۲ و ۱۹۹؛ ج ۳، ص ۷۶...). روند فوق برخاسته از این حقیقت است که اولاً، روایات صادره از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سخنانی هماهنگ و گوینده آنها، یعنی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، متکلم واحد تلقی می‌شوند؛ ثانیاً، روایات از کسانی صادر شده است که خود از مردم‌اند و در میان آنان و به زبان عرف آنان تکلم کرده‌اند؛ لذا اصول رایج در فهم محاورات عرفی، درباره آن احادیث نیز جریان‌پذیر است و چنانکه در اصول مذکور بیان شده است، می‌توان برای فهم کلام یک شخص، از کلمات دیگر وی که مناظر به موضوع است کمک گرفت. نتیجه آنکه، می‌توان در فهم و تفسیر یک روایت از روایات دیگر مدد گرفت و این مبتنی بر اثبات دو مقدمه مذکور است که، به نحوی، در فرمایشهای مؤلف ارجمند المیزان انعکاس یافته است. استدلال زیر حاصل تأمل در عبارات ایشان و انضمام آنها به یکدیگر است.

در حکم متکلم واحد بودن همه معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ریشه در این حقیقت و واقعیت ناب دارد که بنابر فرمایش قرآن، آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌دارد، بی‌کم و کاست، حق و از جانب خداست (همان، ج ۱، ص ۱۱-۱۲؛ ج ۳، ص ۸۵؛ ج ۱۲، ص ۲۸۴ و ج ۱۹، ص ۲۷). معارف و حقایق بی‌شماری که آن حضرت مستقیماً از خداوند متعال اخذ و آن را در تفسیر و تکمیل آیات وحی بیان داشته است، همگی حجت‌اند و پیروی از آنها ضرورت دارد (همان، ج ۳، ص ۸۶ و ۲۴۰). از سوی دیگر، براساس روایات متواتر رسیده از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جانشینان وی در رهبری امت اسلامی و تبیین و تفسیر آیات وحی‌اند و آنچه آنان بیان می‌دارند نیز، حق و از جانب خداوند است؛ بنابراین، تبعیت از سخنان آنان نیز لازم و واجب است (همان، ج ۱، ص ۱۱-۱۲؛ ج ۳، ص ۸۶ و طباطبایی،

۱۳۶۲، ص ۲۶)؛ زیرا آنان نیز معارف بلند مذکور را از ناحیه خداوند متعال و از طریق وحی و الهامات الهی دریافت می‌دارند. صرف نظر از آیات دال بر مدعای فوق (همان، ج ۱، ص ۱۲)، روایاتی نیز به صراحت بر مطلب فوق دلالت دارند. از جمله روایاتی که در المیزان نیز بدان استناد شده، روایتی از امام صادق علیه السلام است که در آن امام علیه السلام مبنای فوق را به طور مبسوطی تشریح می‌نماید. هشام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام فرمود: «حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث او حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول خداوند متعال است» (همان، ص ۳۳).

بنابراین، احادیث بیان شده از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام، همگی معارف و حقایقی نازل شده از سوی خدای متعال و عین حق و حقیقت‌اند؛ لذا گوینده کلام در همه آنها در حقیقت خداوند متعال است و همه آنها کلام واحد تلقی می‌شوند؛ از این جهت و بنا بر فرموده امام صادق علیه السلام، حدیثی که از یک امام صادر شود، قابل انتساب به دیگر ائمه علیهم السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در نهایت، سخنی برگرفته از معدن وحی است. از سوی دیگر، با تأمل در روایات اهل بیت علیهم السلام و کلمات منتسب به آنان، عرفی بودن زبان آنها با به کارگیری اصول شایع در محاورات عرف عقلا توسط آنان آشکار می‌شود؛ لذا در فهم سخنان و حیانی آنان، تسلط بر اصول مذکور امری اساسی به نظر می‌رسد؛ یکی از آن اصول، چنانکه قبلاً بیان شد، فهم معنا با توجه به سایر سخنان گوینده است. در نهایت، برآیند مقدمات مذکور، جواز بهره‌گیری از یک روایت، در فهم و تفسیر روایت مناظر با آن است که در تفسیر المیزان رنگ تحقق به خود گرفته است؛ به طور نمونه، علامه طباطبائی در تفسیر آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...» (بقره / ۲۱۹) با نقل روایاتی از حضرات معصومین علیهم السلام درباره خمر چنین می‌آورد: «در کافی از ابی بصیر و او از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که "خداوند برای گناه خانه‌ای قرار داد که کلید آن خانه، شراب خواری است" و در همان کافی روایت دیگری از قول امام صادق علیه السلام و او از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که: "شراب سرآمد تمام گناهان است"؛ بنابراین، چنانکه ملاحظه می‌شود، روایات همدیگر را تفسیر می‌کنند» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۹۹).

۱. حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول الله عزوجل.

۵. عدم تناقض درونی روایات تفسیری

درحقیقت، آنانی که قایل به فهم‌پذیری قرآن‌اند و دستیابی به محتوای آیات آن را از طریق فهم احادیث تفسیری معصومین علیهم‌السلام پی می‌گیرند، زمانی می‌توانند داعیه‌ای بر تفسیر صحیح و مستقیم آن داشته باشند که ثمره شیرین فهم روایات، به دور از هرگونه آفتی به بار بنشینند و در مسیر خویش دچار هیچ‌گونه تضاد و تناقضی نشود.

و این مبتنی بر آن است که عنصر اصلی سازنده و خلاق فهم، یعنی روایات مفسر متن وحی، دارای نظامی هماهنگ باشد و از درون یکدیگر را رد نکنند و این خود مبنایی مهم در تحصیل فهم صحیح است که در بخش مبانی عقلی فهم روایات تفسیری، «عدم تناقض درونی روایات تفسیری» نام گرفته است. در این رویکرد، احادیث به مثابه مکملی (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۸۵-۸۶ و طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲۶) برای قرآن می‌ماند که از سویی، جزئیات احکام ناگفته را بیان می‌کند و از سویی دیگر، پرده‌های ابهام را از چهره دلربای آیات وحی فرو می‌کشد و به تفسیر آن اقدام می‌ورزد.

«عدم تناقض درونی روایات تفسیری» که برآمده از نگاهی برون‌دینی به روایات و تجزیه و تحلیل عقلانی است، مبنایی است که روند اجتهاد مفسران روایی، از جمله علامه طباطبائی رحمته‌الله را در فهم و به‌کارگیری این دسته از روایات، بر پذیرفتن و لحاظ خود استوار می‌سازد. تفسیر المیزان که از مشخصات بارز آن، تعمق در فهم و بررسی روایات تفسیری است، برای اصل موضوعی فوق‌نقشی اساسی و بنیادین قایل است و بارها در آن اثر سترگ، مبنای مهم مذکور مورد توجه مؤلف ارجمند آن قرار گرفته و در عین حال، اصلی کلیدی در تفسیر قرآن از طریق اخبار اهل بیت علیهم‌السلام قلمداد شده است. «پس بدان، وقتی اخبار رسیده از اهل بیت را در ذیل موارد عام و خاص و مطلق و مقید قرآن به خوبی مورد بررسی قرار دهی، بسیار است که مثلاً، از روایات عام، حکمی و از خاص، حکمی دیگر استفاده کنی؛ و این یکی از کلیدهای فهم آیات است» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۶۰).

بنابراین، هیچ تنافی و تناقضی بین احادیث معصومین علیهم‌السلام وجود ندارد و آنچه در بین است، اختلافاتی ظاهری است که با اندک تأملی برطرف خواهد شد. احادیث گرچه در نگاه اول مختلف به نظر می‌رسند، با قطع نظر از ویژگی‌های بیانی آنها، همگی آنها دارای معنای واحدی هستند (همان، ج ۱، ص ۳۸۴؛ ج ۵، ص ۶۰ و ج ۷، ص ۱۵). به طور کلی،

آنچه در نگاه مؤلف المیزان عامل پیدایی و منشأ تناقض آسیب^۱ در بین روایات تفسیری است، نظر انفرادی و تک به تک به روایات است که در صورت ملاحظه جمعی آنها و با عنایت به عدم مخالفت آنها با عقل و نقل قطعی، تنافی مذکور رنگ خواهد باخت و جای خود را به وفاق و هماهنگی خواهد بخشید. «تناقض و تعارض زمانی مضر خواهد بود که به تک تک روایات اخذ شود، ولی اگر مجموع آنها من حیث المجموع (به این معنا که همه آنها به خاطر عدم برخورداری از مطالب مخالف عقل و نقل طرح نشود) اخذ شود، تعارض موجود آسیبی نخواهد زد». (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۹۳). آنچه مبنای عدم تناقض درونی روایات تفسیری رسیده از معصومین علیهم السلام را اثبات می‌کند، براهین محکمی است که از ناحیه عقل و نقل، اصل تناقض و حتی احتمال آن را در بین احادیث اهل بیت علیهم السلام به کلی منتفی می‌سازد. از گواهان نقل می‌توان به روایاتی اشاره کرد که احادیث صادره از معصومین علیهم السلام را به سان سخن واحدی تلقی کرده و همه آنها را نور واحد فرض نموده است؛ مانند روایتی که در صفحات قبل از قول امام صادق علیه السلام نقل شد.

در اشاره به براهین عقلی، دو دلیل عرضه روایات بر سنت قطعی و عینیت سنت و قرآن، براهین مستحکمی است که هر منصف خردمندی را به پذیرش مبنای مذکور وامی‌دارد.

از آنجایی که یکی از راه‌های تشخیص صحت و سقم روایات نقل شده از ائمه معصومین علیهم السلام عرضه آنها بر روایات و سنت قطعی رسیده از آنان است که از سوی خود آن بزرگواران توصیه شده است، این کار زمانی نتیجه‌بخش خواهد بود که هیچ تناقضی در بین نباشد. صاحب المیزان، در برخی از صفحات این کتاب، معیار فوق برای ارزیابی احادیث را متذکر شده است (همان، ج ۱۶، ص ۵۷ و ج ۱۹، ص ۳۶ و ۲۱۴). از سوی دیگر، در برخی از روایات صحیح رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به عینیت و یکی بودن قرآن و روایات آنها تأکید شده است و یکی از لوازم این اتحاد، جریان برخی از احکام مربوط به قرآن در عرضه روایات است که از جمله آنها عدم تناقض در آیات قرآن است که می‌تواند در حق روایات نیز به اثبات برسد.

۱. با توجه به کلام علامه، مراد از تناقض آسیب‌زا، تناقضی است که به طور قطع، مطالب یک روایت مخالف با روایات دیگر بوده، معانی متضادی را ارائه نماید.

منابع

- بابایی، علی اکبر؛ عزیزی کیا، غلامعلی و روحانی راد، مجتبی، (۱۳۷۹). روش شناسی تفسیر قرآن. قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- خضیر جعفر، (۱۳۶۹). تفسیر القرآن بالقرآن عند العلامة طباطبائی. قم، دارالقرآن.
- طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۶۱). قرآن در اسلام. قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۶۳). المیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. بی جا، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- عمید، حسن، (۱۳۶۲). فرهنگ عمید. تهران، امیرکبیر.